

فصلی از کتاب «گشتن امید»

مداخلات ارتش امریکا و «سیا» پس از جنگ جهانی دوم

افغانستان از ۱۹۷۲ تا ۱۹۹۲

جهد امریکا

ویلیام بلوم

ترجمه: منهوچهر بیگدلی خمسه

بازتایپ و تدوین دیجیتال: قاسم آسمایی

بازپخش: انتشارات راه پرچم

شناسنامه جزوه:

عنوان: فصلی از کتاب «کشتن امید»

مداخلات ارتش امریکا و «سیا» پس از جنگ جهانی دوم
- افغانستان از ۱۹۷۲ تا ۱۹۹۲ - جهاد امریکا

نویسنده: ویلیام بلوم

مترجم: منهوچهر بیگدلی خمسه

چاپ: ۱۳۸۶

بازتایپ و تدوین دیجیتال: قاسم آسمانی

بازپخش: انتشارات راه پرچم اگست ۲۰۲۵



راه پرچم ناشران دینیه‌های دموکراتیک

www.rahparcham1.org

درباره بخش دیجیتال این فصل کتاب

ویلیام بلوم (William Blum) ۶مارچ ۱۹۳۳-
۹دسمبر ۲۰۱۸) نویسنده، مورخ و منتقد سیاست خارجی
مداخله جویانه ایالات متحده امریکا در کشورهای دیگر بود.

موصوف ابتدا در وزارت امور خارجه امریکا وظیفه داشت،
اما در اثر مخالفت با جنگ ویتنام استعفا داد و به یکی از
منتقدان سرسخت سیاست خارجی امریکا تبدیل شد. او با
نگارش کتاب‌ها و مقالات متعدد، به بررسی اقدامات پنهان
و آشکار امریکا و سازمان اطلاعات مرکزی این کشور (سیا)
در سرنگونی دولت‌ها، حمایت از دیکتاتورها و دخالت در
امور داخلی سایر کشورها پرداخت. او معتقد بود که این
سیاست‌ها عامل اصلی بسیاری از مشکلات و رنج‌ها در
سراسر جهان هستند.

«کشتن امید - مداخلات ارتش امریکا و سیا پس از جنگ
جهانی دوم» یکی از مشهورترین آثار او است که به تفصیل
دخالت‌های امریکا در بیش از ۵۰ کشور از جمله وطن ما
افغانستان را شرح می‌دهد.

بنابر اهمیت این فصل برای پی بردن به ابعاد بیرونی جنگ

(۱۹۷۹ - ۱۹۹۲) در وطن ما، به شکل جداگانه در فورمات یک جزوه تدوین شده است.

در رابطه با بحرانی ساختن وضع کشور بعد از قیام ثور ۱۳۵۷، ویلیام بلوم با شناختی که از اعمال سیا در جهان دارد می‌نویسد:

«می‌توان گفت که امین با آن همه قساوت، درست همان اعمالی را مرتکب می‌شد که از يك عامل امریکا انتظار می‌رفت: بی‌اعتبار گردانیدن حزب دموکراتیک خلق، اصلاحات حزب، ایده سوسیالیسم یا کمونیسم و اتحاد شوروی که همه در يك بسته جا می‌گرفتند»

در نتیجه چنین اعمال، شورش‌های در نقاط مختلف کشور صورت گرفت و زمینه برای پلان‌های بعد سیا تسهیل گردید. ویلیام بول مینویسد:

«مسئولان سیاست خارجی ایالات متحده با رهبران مجاهدین حداقل از اپریل ۱۹۷۹ دیدار و مایحتاج آن‌ها را تعیین می‌کردند و در ماه جولای پرزیدنت کارتر زیر سندی برای کمک پنهانی به شورشیان امضا گذاشت که به ایالات متحده امکان می‌داد به آن‌ها پول، جنگ‌افزار، تجهیزات و

تدارکات برساند و به تبلیغات و سایر عملیات روان شناختی در افغانستان مبادرت ورزد.»

بدینگونه برای "سیا" مهم نبود که میلیون ها افغان آواره، ده ها هزار کشته و معلول و سراسر افغانستان به ویران مبدل شود، تنها باید انتقام شکست ویتنام گرفته می شد و منافع جیوپولیتیک امریکا در شرق میانه تأمین می گردید.

امریکا برای تحقق این پلان ها به شرورترین نیروها اتکاء کرد و همه امکانات خود و متحدین خود را در اختیار آنها قرار داد و سرانجام همان نیروها بلای جان طراحان آن نیز شدند.

بخاطر داریم که این همه جنایات تحت شعار «در افغانستان اسلام در خطر است» پوشش داده شده و توسط تنظیم های جهادی و حامیان منطقوی آنها نشخوار می شد. در حالی که:

«در طول دهه ۱۹۸۰، رژیم های کارمل و نجیب الله، به رغم مشقات جنگ، برنامه مدرنیزاسیون و گسترش پایگاه خود را تعقیب کردند: آوردن برق و درمانگاه به روستاها، قدری اصلاحات ارضی، سوادآموزی؛ آزاد کردن شماری از

زندانی‌ها که امین بی‌سبب قانونی در بند کشیده بود؛ وارد کردن ملاها و سایر افراد غیر حزبی به دولت؛ سعی در انجام همه این کارها با میانه روی و حساسیت به جای مقابله رو در رو با ساختارهای سنتی؛ تأکید بر پایبندی به اسلام، ساختن و بازسازی مساجد، مستثنا ساختن اراضی متعلق به شخصیت‌های مذهبی و مؤسسات آن‌ها از اصلاحات ارضی، خلاصه سعی در اجتناب از خطاکاری‌های خشن دولت امین که می‌خواست با شتاب تحولات را در گلوی مردم فرو کند.»

با گذشت دهه‌ها، با نوشتن و نشر چنین کتاب‌ها آنهم توسط نویسندگان بی‌طرف غربی از جمله امریکا، ماهیت "جهاد کذایی" بیشتر و بهتر افشا و ویران‌کنندگان وطن و قاتلان مردم معرفی می‌شوند.

برای پی بردن به ماهیت سیستم جهان‌خواری و پیامدهای آن در سطح جهان لینک دانلود کتاب «کشتن امید» در آخر کتاب گذاشته شده است.

انتشارات راه پرچم

اگست ۲۰۲۵

افغانستان از ۱۹۷۲ تا ۱۹۹۲

جهاد امریکا

در ابتدا پیروانش با پاشیدن اسید به صورت زن‌هایی که از پوشیدن حجاب سرپچی می‌کردند، توجهات دیگران را به خود معطوف کردند. مقام‌های سیا و وزارت خارجه که من با آن‌ها گفتگو داشتم، او را «خوفناک»، «بدطینت»، «فاشیست»، «سرشته از دیکتاتوری ناب» می‌خوانند.

این صفات مانع از آن نشد که دولت ایالات متحده این مرد را در مبالغ هنگفت پول برای جنگ علیه دولت تحت حمایت شوروی افغانستان غرقه نکند. نام او گلبدین حکمتیار بود. این مرد رئیس حزب اسلامی و از ایالات متحده، تقریباً به همان اندازه متنفر بود که از روس‌ها. پیروان او در کنار «مرگ بر شوروی»، فریاد «مرگ بر امریکا» هم سر می‌دادند. اما روس‌ها او را غرق در پول نمی‌کردند.

به رغم آن که برخی از بنیادگرایان اسلامی افغانستان در فبروری ۱۹۷۹ سفیر امریکا در کابل پایتخت کشور را ربوده

بودند و او در جریان عملیات نجاتش کشته شده بود، ایالات متحده حمایت از این بنیادگرایان را در همان سال آغاز کرد. این حمایت حتی بعد از آن که برادران مسلمان بنیادگرای ایشان در کشور همسایه در ماه نوامبر سفارت ایالات متحده را تسخیر کردند و ۵۵ امریکایی را به مدت بیش از یک سال به گروگان گرفتند، همچنان ادامه یافت. آخر هر چه باشد، حکمتیار و یارانش با امپراتوری اهریمنی شوروی^۱ می‌جنگیدند، بنابر این او هم در زمره اعضای مهم نیروهای بود که رونالد ریگان «رزمندگان آزادی» می‌خواند.

روز ۲۷ اپریل ۱۹۷۸، حزب دموکراتیک خلق (P.D.P) دولت محمداود را سرنگون کرد. ۵ سال پیش از آن، محمداود، با آنکه خود عضو خاندان سلطنتی بود، سلطنت را ساقط و یک جمهوری تأسیس کرده بود. او در این اقدام از پشتیبانی چپ برخوردار بود، اما معلوم شد که خون سلطنتی داود غلیظ‌تر از آب ترقی‌خواهی اوست. وقتی که رژیم داود یکی از رهبران حزب دموکراتیک خلق را کشت و بقیه رهبران را دستگیر و هزاران مظنون به هواداری از

^۱ امپراتوری اهریمنی عنوانی بود که رونالد ریگان، رئیس جمهور متوفای آمریکا به اتحاد جماهیر شوروی داده بود. م

حزب در مناصب دولتی را تصفیه کرد، این حزب به یاری حامیانش در ارتش قیام کرد و قدرت را در دست گرفت.

افغانستان کشوری عقب مانده بود: امید به زندگی در حدود ۴۰، مرگ و میر نوزادان حداقل ۲۵ درصد، بهداشت مطلقاً بدوی، سوء تغذیه گسترده، بی سوادى بالاتر از ۹۰ درصد، تعداد اندکی جاده، راه آهن صفر، زندگی اکثریت مردم در قبایل چادرنشین یا کشاورزان فقرزده در خانه های گلی روستاها، همسازی با گروه های قومی بیشتر از درک مفهوم سیاسی بزرگتر، حیاتی که به سختی با قرن ها قبل تفاوت داشت.

اصلاحات با پی رنگ چپ، رؤیای دولت جدید بود: اصلاحات ارضی (ضمن حفظ مالکیت خصوصی) کنترل قیمت ها و سودها و تقویت بخش عمومی همچنان جدایی دین از دولت، محو بی سوادى، قانونی ساختن اتحادیه ها و آزادی بخشیدن به زنان در کشوری تقریباً به طور کامل مسلمان.

مرز يك هزار مایلی افغانستان با شوروی همیشه روابط ویژه بین دو کشور به بار آورده بود. این کشور حتی در زمان پادشاهی در تحت نفوذ شدید همسایه قدرتمند شمالی قرار

داشت که از دیر باز بزرگترین شریک تجاری، اهدا کننده کمک و عرضه دارنده وسایل نظامی افغانستان بود. اما هرگز به توسط شوروی بلعیده نشده بود، که شاید به ادعاهای مکرر شوروی دایر بر این که سیطره جویی آن‌ها در اروپای شرقی فقط ایجاد حایل بین خودشان و غرب مهاجم است، اعتبار می‌داد.

معهدنا چند ده واشنگتن و شاه ایران می‌کوشیدند با فشار و رشوه، نفوذ شوروی در افغانستان را زایل کنند. در دوره داود، ایران به تشویق ایالات متحده در صدد برآمد با اهدای ۲ میلیارد دالر کمک اقتصادی، جای اتحاد شوروی را در افغانستان بگیرد، و از این کشور خواست به سازمان همکاری منطقه‌ای برای توسعه: متشکل از ایران، پاکستان و ترکیه ملحق شود. (شوروی و دوستان افغانی اش به این سازمان به منزله [شعبه سنتو^۱ پیمان امنیت منطقه‌ای دهه ۱۹۵۰ بخشی از سیاست امریکا برای مهار اتحاد شوروی] حمله کردند.) در همان زمان، ساواک پلیس مخفی بدنام ایران سخت مشغول شناسایی مظنونان به هواداری از کمونیسم در دولت و ارتش افغانستان بود. در سپتامبر

^۱ Cento

۱۹۷۵ داود، با پیشنهادهای ایران که کمک خود را مشروط به چنین سیاستی کرده بود، ۴۰ افسر ارتش تعلیم دیده در شوروی را اخراج و به کاهش وابستگی آینده افغانستان به آموزش افسران در اتحاد شوروی از طریق ترتیبات آموزشی با هند و مصر مبادرت کرد.

از دید شوروی، مهمترین نکته قطع تدریجی اتحاد داود با حزب دموکراتیک خلق، با اعلام این مطلب بود که خود می‌خواهد حزبی تأسیس و همه احزاب دیگر را به موجب قانون اساسی در دست تدوین، ممنوع کند.

سلیگ هریسون^۱، متخصص واشنگتن پست در امور آسیای جنوبی، در مقاله‌ای به سال ۱۹۷۹ با عنوان «شاه، نه کرملین، باعث کودتای افغان شد»، نتیجه گرفت که: کودتای کمونیستی در کابل [اپریل ۱۹۷۸] هنگامی و به نحوی اتفاق افتاد که شاه تعادل ظریفی را که نزدیک به ۳ دهه بین اتحاد شوروی و غرب برقرار بود مختل کرد. از دیدگاه ایران و آمریکا تعرض تهران صرفاً به منظور غیر متعهد ساختن حقیقی افغانستان

^۱ Selig Harrison

طراحی شده بود، اما خیلی فراتر رفت. با توجه به مرز غیرعادی طولانی با افغانستان، واضح بود که اتحاد شوروی به هر اقدامی متوسل خواهد شد تا مانع از حرکت کابل در مسیر ایستاری طرفدار غرب شود.

با سرنگونی شاه در جنوری ۱۹۷۹، ایالات متحده متفق اصلی و پاسگاه مقدم خود در منطقه شوروی - مرز، و تأسیسات نظامی و ایستگاه‌های شنود الکترونیکی معطوف به شوروی را از دست داد. جنگجویان دوران جنگ سرد در واشنگتن دیگر حتی تیره‌تر از قبل می‌توانستند افغانستان را بنگرند.

بعد از انقلاب اپریل، دولت پرزیدنت نورمحمد تره‌کی پابندی خود را به اسلام در کشوری سکولار و عدم تعهد در سیاست خارجی اعلام کرد. این دولت بر آن بود که این کودتا ملهم از خارج نیست، «کودتای کمونیستی» نیست و خودشان هم «کمونیست» نیستند، بلکه ناسیونالیست و انقلابی اند. (در افغانستان هرگز هیچ حزب کمونیستی رسمی یا سنتی وجود نداشت.) اما به علت برنامه‌های اصلاحات ریشه‌ای رجزخوانی درباره مبارزه طبقاتی و امپریالیسم ستیزی، حمایت از کلیه مظنونان همیشگی

(کیوبا، کوریای شمالی و غیره)، امضای پیمان دوستی و موافقت‌نامه‌های همکاری با اتحاد شوروی و حضور فزاینده مستشاران نظامی و غیرنظامی اتحاد شوروی در کشور (اگرچه احتمالاً شمار آنها کمتر از امریکایی‌ها در ایران همان زمان بود)، رسانه‌های جهان و مخالفان داخلی به آن برچسب «کمونیست» زدند.

صرف نظر از این که عنوان کمونیست بودن دولت جدید افغانستان درست بود یا نه و بدون توجه به بی‌تفاوت بودن هر عنوانی که به آن داده می‌شد، اکنون خطوط نبرد سیاسی، نظامی و تبلیغاتی ترسیم شده بود جهاد (جنگ مقدس) بین مسلمانان بنیادگرا و «کمونیست‌های کافر بی‌خدا»؛ ناسیونالیسم افغان علیه دولتی «نوکر شوروی»؛ بزرگ مالکان، رؤسای قبایل، بازرگانان، خاندان سلطنت و سایرین علیه اصلاحات اقتصادی دولت. نخست وزیر جدید درباره این نخبگان که وجودشان برای اداره مملکت لازم بود اظهار کرد: «برای جلب آنها از هیچ کوششی دریغ نخواهد شد. ولی ما می‌خواهیم آنها را به نحوی باز آموزی کنیم که برخلاف سابق به مردم فکر کنند، نه تنها به خودشان،

داشتن خانه خوب و اتومبیل قشنگ، در حالی که مردم از گرسنگی می‌میرند.»

دولت افغانستان می‌کوشید کشور را به قرن بیستم بکشاند. در ماه مه ۱۹۷۹ «فردها لیدی، سیاستمدار بریتانیایی نظر داد که احتمالاً در سال گذشته تغییرات روی داده در روستاها بیشتر از دو قرنی بوده است که از تأسیس دولت افغانستان می‌گذرد» بدهی کشاورزان به مالکان ملغی اعلام شده بود. سیستم تملیک (که طبق آن روستاییان مجبور بودند محصول خود را پیشاپیش بفروشند تا وام بگیرند^۱ و در نتیجه دائم به مالکین بدهکار بودند) لغو شد و صدها مدرسه و درمانگاه در روستاها ساخته شد. هالیدی همچنین گزارش داد که یک برنامه اساسی تقسیم اراضی در دست تدوین است و تاکنون ۲۰۰ هزار خانوار روستایی طبق برنامه زمان بندی شده صاحب زمین شده اند. اما باید به این ادعا با احتیاط برخورد کرد. اصلاحات انقلابی ارضی همواره حتی در بهترین شرایط اقدامی فوق‌العاده بغرنج و خطرناک است و افغانستان بسیار عقب مانده، سنت زده در میانه يك جنگ داخلی مصیبت بار به هیچ وجه برای

^۱ منظور سیستم سلف خری و پس دادن وام با وعده سرخرمن است. م

تجارب اجتماعی شرایط مساعدی نداشت.

این اصلاحات با حوزه حساس فرودستی اسلامی زنان به سبب ازدواج کودکان و به همسری دادن زن‌ها در ازا پول یا کالا و سوادآموزی زن‌ها، در زمانی که برخی محافل اسلامی علناً خواستار اجرای حکم حجاب و دور ماندن آن‌ها از انظار عموم بودند، نیز برخورد می‌کرد.

هالیدی متذکر شد که حزب دموکراتیک خلق، شوروی را به منزله تنها منبع واقع‌گرایانه پشتوانه مدرنیزاسیون به تأخیر افتاده از دیر باز می‌شمرد. پسر عموهای قومی روستاییان بی‌سواد افغانی در آن سوی مرز شوروی، اکثراً دانشگاه دیده و صاحب تخصص بودند.

استدلال مجاهدین (رزمندگان مقدس) شورشی مبنی بر این که دولت کمونیستی آزادی مذهبی را سلب خواهد کرد، هرگز عملی نشد. يك سال و نیم پس از تغییر دولت مجله محافظه‌کار انگلیسی اکونومیست گزارش کرد که: «در اجرای آداب و اعمال مذهبی هیچ محدودیتی به وجود نیامده است.» قبلاً هم، نیویورک تایمز گفته بود که از قضیه مذهب «به وسیله بعضی از افغان‌هایی که عملاً به نقشه‌های پرزیدنت «تره‌کی» در مورد اصلاحات ارضی و

تغییرات دیگر در این جامعه فتووالی معترض بودند، استفاده می‌شد.»

بسیاری از روحانیون مسلمان مالکان ثروتمندی بودند. یک گزارشگر بی‌بی سی که چهار ماه نزد اینان به سر برده بود چنین نتیجه‌ای گرفت که این افراد «برای حفظ نظام فتووالی و توقف اصلاحات دست چپی دولت کابل که ضد اسلامی تلقی می‌شود مبارزه می‌کنند.»

دو کشور دیگر هم که با افغانستان مرزهای طولانی داشتند و متحدان نزدیک امریکا بودند از دولت جدید ابراز نگرانی شدید می‌کردند. از نظر غرب و ایران که هنوز شاه بر آن حکومت می‌کرد، از خطراتی که متوجه مسیرهای عبور نفت در خلیج فارس بود، نگرانی وجود داشت. در جنوب، پاکستان راجع به «خطرهای افغانستان توسعه طلب متخاصم» سخن می‌گفت. از دیدگاه یکی از سفرای اسبق ایالات متحده در افغانستان، دولت این کشور قسمتی از نقشه تنگ کردن حرکت گازانبری به دور ایران و مناطق نفت‌خیز خاورمیانه» بود. هیچ دلیلی بر تأیید صحت این ترس‌های ادعایی موجود نبود، اما در ذهن ضد کمونیست همین موضوع ممکن است فقط ثابت کند که می‌بایست

روس‌ها و عروسک‌های خیمه شب بازی افغان آن‌ها را به موقع متوقف کرد.

دو ماه پس از کودتای اپریل ۱۹۷۸، چند جناح محافظه کار اسلامی اتحادی برقرار کردند که علیه دولت جنگ چریکی را شروع کرد. در بهار ۱۹۷۹، نبرد در جبهه‌های گوناگون آغاز شد و وزارت خارجه امریکا به شوروی هشدار داد که نباید اجازه مداخله نظامی مستشاران خود در این کشمکش داخلی را بدهد. یکی از این اخطارها از دهان هادینگ کارتر سخنگوی وزارت خارجه داده شد: «ما انتظار داریم که اصل عدم مداخله از طرف کلیه طرف‌ها در منطقه از جمله شوروی محترم شمرده شود.» آنهم در وقتی که شوروی سیا را به مسلح ساختن پناهندگان افغانی در پاکستان و دولت افغانستان نیز پاکستان و ایران را به یاری دادن به چریک‌ها و حتی عبور از مرز و مشارکت در نبرد متهم می‌کرد. پاکستان قبلاً چرخش تندی به سمت اسلام راست‌آیین، که دولت افغان آن را «فنا تیک» تلقی می‌کرد، انجام داده بود و در جنوری ایران پس از سقوط شاه حکومتی اسلامی تأسیس کرده بود. (بنیادگرایان اسلامی ایران برخلاف مبارزان بنیادگرای آزادی افغانستان در غرب منظم‌تروریست، فوق

محافظه کار و ضد دموکراتیک توصیف می شدند.)

یکی از «تاکتیک‌های ترجیحی» رزمندگان آزادی افغانستان «شکنجه کردن قربانیان [اکثراً روس] با بریدن بینی، گوش آلت تناسلی، و سپس قطعه قطعه کردن پوست» آن‌ها بود که سبب «مرگ بسیار آهسته و دردناکی می شد.» مجاهدین يك جهانگرد کانادایی و شش آلمانی از جمله دو کودک را کشتند و يك وابسته نظامی امریکایی را از اتومبیلش بیرون کشیدند و کتک زدند که همه آشکارا به علت عجز شورشیان در تمایز گذاری بین روس‌ها و سایر اروپاییان بود.

در مارچ ۱۹۷۹، تره‌کی به مسکو رفت تا شوروی را برای اعزام نیروی زمینی با هدف کمک به ارتش افغانستان در سرکوبی مجاهدین زیر فشار بگذارد. به او قول کمک نظامی دادند اما نمی‌توانستند فرستادن قوای زمینی را تعهد کنند. کاسیگین، نخست وزیر شوروی به رهبر افغانستان گفت:

«ورود سربازان ما به افغانستان جامعه بین‌المللی را خشمگین خواهد کرد و در حیطه‌های مختلف و متعدد، عواقب فوق‌العاده منفی به بار خواهد آورد. دشمنان مشترك ما فقط منتظر لحظه حضور نیروهای شوروی در افغانستان هستند و این اقدام به آن‌ها

دستاویز لازم را می‌دهد تا باندهای مسلح را به آن کشور اعزام کنند.»

در سپتامبر، این مسأله برای نورمحمد تره‌کی به کلی جنبه اکادمیک پیدا کرد. زیرا در طی مبارزه‌ای درون حزبی به توسط معاونش حفیظ‌الله امین مخلوع و مرگش به زودی اعلام شد. اگرچه تره‌کی بعضاً در اجرای برنامه اصلاحات شدت عمل نشان داده و حتی در میان منتفعان مورد نظر خود دشمن‌تراشی کرده بود، در مقایسه با امین که می‌کوشید با زیر پا گذاشتن سنت و خودمختاری قبیله‌ای و قومی تحول اجتماعی ایجاد کند، میانه‌رو شمرده می‌شد.

کرم‌لین از امین ناراضی بود. این امر که او در سرنگونی و مرگ تره‌کی بسیار مورد عنایت مسکو دست داشت، کاری پلید بود. ضمناً شوروی او را برای امری که شرط لازم مسکو محسوب می‌شد، نامناسب می‌دانست: ممانعت از پیدایش یک دولت اسلامی ضد کمونیست در افغانستان. امین اصلاحات را بی‌نهایت بدنام کرد. دستگاه کا.گ.ب در کابل که برای برکناری امین فشار می‌آورد اعلام داشت که عمل او در غصب قدرت به «عکس‌العمل شدید، فعال شدن و تحکیم مخالفت» خواهد انجامید. به علاوه، همچنان که

خواهیم دید، شوروی درباره اعتقادات ایدئولوژیکی امین سخت بدگمان بود.

چنین بود که آنچه در ماه مارچ غیر قابل تصور بود، در ماه دسامبر به واقعیت پیوست. نیروهای شوروی در حدود هشتم آن ماه ورود به افغانستان را آغاز کردند. این قضیه که اعزام قوا به درخواست یا تأیید امین اتفاق افتاد و در نتیجه، باید این عملیات را «تجاوز» دانست یا نه موضوع مباحثات و مناقشات فراوان بوده است.

در تاریخ ۲۳ دسامبر، واشنگتن پست چنین تفسیری داشت که «اتهام حمله شوروی به افغانستان [از جانب وزارت خارجه امریکا] وارد نشد، زیرا ظاهراً این نیروها دعوت شده بودند.»

به هر صورت، وزیر خارجه امین در ملاقات با سفرای بلوک شوروی صراحتاً از دخالت شوروی در امور داخلی افغانستان انتقاد کرده بود. امین شخصاً خواستار تعویض سفیر شد. معهذاً، در ۲۶ دسامبر در حین ورود عمده قوای شوروی به افغانستان، امین با يك روزنامه‌نگار عرب «مصاحبه راحتی» داشت و گفت «شوروی به کشور من کمک اقتصادی و نظامی می‌دهد اما در عین حال استقلال و

حاکمیت ما را محترم می‌شمارد. آن‌ها در امور داخلی ما دخالت نمی‌کنند.» ضمناً با خشنودی از تمایل شوروی به حق وتوی او در خصوص پایگاه‌های نظامی صحبت کرد.

درست فردای همان روز، يك گروه نظامی شوروی به کاخ ریاست جمهوری افغانستان هجوم برد و امین را به ضرب گلوله کشت.

بیرک کارمل که در دولت انقلابی ۱۹۷۸ معاون رئیس جمهور و قائم مقام نخست وزیر بود، به جای امین نشست.

مسکو داشتن هر نقشی در قتل امین را تکذیب کرد، هر چند که به تأسف از این واقعه هم تظاهر نکرد. همچنان که برژنف تصریح داشت:

«امین که با تصاحب قدرت، بی‌رحمانه ستمکاری بر بخش‌های وسیعی از جامعه افغان، حزب، کادرهای نظامی، روشنفکران و روحانیت مسلمان، یعنی همان بخش‌هایی را که انقلاب اپریل به آن‌ها متکی بود، آغاز کرد، سبب تسهیل اقدامات متجاوزان علیه افغانستان شد و مردم به رهبری حزب دموکراتیک خلق به زعامت بیرک کارمل، علیه زورسالاری امین قیام کردند و به عمر

آن خاتمه دادند. همین امر ریاکاری آن‌ها [مخالفان حکومت چپی‌ها. م] را کاملاً بر ملا می‌کند. وقتی که امین مشغول آن همه ستمکاری و سرکوبی بود، وقتی که تره‌کی بانی دولت جدید افغانستان را خلع کرد و کشت، این عزادارها کجا بودند؟»

يك ديپلمات غربی نظر می‌دهد که بعد از خلع و قتل امین، مردم به خیابان‌ها ریختند و «جشن گرفتند. اگر کارمل توانسته بود امین را بدون کمک روس‌ها سرنگون کند، قهرمان ملی می‌شد.»

دولت و مطبوعات شوروی مکرراً امین را «مأمور سیا» خواندند، اما این اتهام در ایالات متحده و نقاط دیگر با شك و تردید فراوان تلقی شد. لیکن آن قدر قرائن و شواهد در دست هست که شاید این اتهام را نباید بی‌چون و چرا واهی بدانیم.

در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۶۰، امین در کالج تربیت معلم دانشگاه کلمبیا و دانشگاه ویسکانسین درس می‌خواند. این دوره روزگار خوش سیا بود که با استفاده از رشوه‌های چرب و چیلی و تهدید - منظمأ سعی در استخدام دانشجویان خارجی ساکن ایالات متحده برای جاسوسی بعد

از بازگشت به وطن خودشان داشت. در همین دوره حداقل یکی از رؤسای انجمن دانشجویان افغانی (آدا = ASA) یعنی ضیاء الحق نورزی در ایالات متحده با سیا همکاری می‌کرد و بعدها رئیس خزانه داری افغانستان شد. عبداللطیف ختکی [هونکی. مدون دیجیتال] از دانشجویان افغان که نورزی و سیا به عبث کوشیدند او را استخدام کنند در سال ۱۹۶۷ اعلام کرد که شماری معتنا به از مقام‌های کلیدی در دولت افغانستان که در ایالات متحده تحصیل کرده اند، «تعلیم دیده یا مغز شویی شده سیا هستند.» بعضی از آن‌ها در سطح هیأت دولت هستند. گزارش شده است که در ۱۹۶۳ امین رئیس «آدا» بود و اما این گزارش تأیید نشده است.

به هر حال همه می‌دانند که آدا قسمتی از بودجه خود را از بنیاد آسیا، جبهه اصلی سال‌های متمادی سیا در آسیا دریافت می‌کرد و امین هم زمانی با این سازمان ارتباط داشت.

در سپتامبر ۱۹۷۹، همان ماه به قدرت رسیدن امین، بروس ایملستوتز^۱ کاردار آمریکا در کابل شروع به دیدارهای دوستانه

^۱ Bruce Amstutz

با او کرد تا اطمینان خاطر دهد تا زمانی که ایالات متحده حضور نیرومند خود در افغانستان را حفظ می‌کند، او نباید از بابت متحدان ناباب شوروی خود نگران باشد. این استراتژی شاید مؤثر افتاد. زیرا در اواخر همان ماه، امین از ایلمستوتز، درخواست ویژه برای بهبود روابط با ایالات متحده کرد. دو روز بعد در نیویورک، وزیر خارجه افغانستان هم بی‌سروصدا همین احساسات را به وزارت خارجه امریکا منتقل کرد و در پایان اکتبر، سفارت امریکا در کابل گزارش داد که «امین دردمندانه از رهبری تبعیدی [افغان] که شوروی‌ها روی طاقچه نگه داشته اند آگاه است.» (اشاره به کارمل که در چکسلواکی می‌زیست) در شرایط عادی می‌شد دیدارهای امین - امریکا را تماس‌های معمول و بی‌ضرر دیپلماتیک تلقی کرد، اما شرایط موجود عادی نبود - دولت افغانستان درگیر جنگ داخلی و ایالات متحده حامی طرف مقابل بود.

افزون بر این، می‌توان گفت که امین با آن همه قساوت، درست همان اعمالی را مرتکب می‌شد که از يك عامل امریکا انتظار می‌رفت: بی‌اعتبار گردانیدن حزب دموکراتیک خلق، اصلاحات حزب، ایده سوسیالیسم یا کمونیسم و اتحاد

شوروی که همه در يك بسته جا می‌گرفتند امین در بدنه افسری ارتش هم تصفیه‌هایی انجام داد که قابلیت رزمی ارتش را جداً تضعیف کرد.

اما اگر او واقعاً همدست امریکایی‌ها در توطئه بود، چرا چندین بار از شوروی تقاضای اعزام نیرو کرد؟ ظاهراً دلیل عمده این است که از سطوح عالی حزب دموکراتیک خلق برای این درخواست زیر فشار بود و برای حفظ ظاهر ناچار باید چنین می‌کرد. ببرك کارمل سناریوی دیگر و ماکیاوولی‌تر ارائه می‌دارد.

حکومت کارتر فوراً موضوع «تهاجم» شوروی را مطرح و مبارزه‌ای خشم‌آگین آغاز کرد و به قول پرزیدنت کارتر دست به «مجازات» زد - از قطع صدور گندم به اتحاد شوروی تا منع حضور تیم‌های امریکا در المپیک ۱۹۸۰ مسکو.

روس‌ها متقابلاً خشم ایالات متحده از مداخله را به این علت دانستند که واشنگتن توطئه چینی می‌کند تا افغانستان را به جای ایران از کف داده مبدل به پایگاه امریکا سازد.

جای شگفتی نیست اگر در این قضیه به وضوح ضد

کمونیستی افکار عمومی و مطبوعات امریکا به سهولت در خط رئیس جمهور به صف شدند. وال استریت جورنال خواستار واکنش «نظامی»، تأسیس پایگاه‌های ایالات متحده در خاورمیانه، «برقراری مجدد خدمت وظیفه» ایجاد موشکی جدید و دادن اختیارات بیشتر به سیا شد و افزود: «پیدا است که ما باید عرصه کمک مخفیانه به شورشیان را باز بگذاریم.» این روزنامه چه می‌دانست و چه نمی‌دانست خواسته آخرش از مدتی پیش عملی شده بود. مدتی قبل از تهاجم شوروی، سیا تبلیغات رادیویی خود را در افغانستان پخش می‌کرد و با اهدای دارو و تجهیزات مخابراتی به سران تبعیدی چریک‌های افغانی بذل اتحاد می‌گاشت. مسئولان سیاست خارجی ایالات متحده با رهبران مجاهدین حداقل از اپریل ۱۹۷۹ دیدار و مایحتاج آن‌ها را تعیین می‌کردند و در ماه جولای پرزیدنت کارتر زیر سندی برای کمک پنهانی به شورشیان امضا گذاشت که به ایالات متحده امکان می‌داد به آن‌ها پول، جنگ‌افزار، تجهیزات و تدارکات برساند و به تبلیغات و سایر عملیات روان شناختی در افغانستان مبادرت ورزد.

مداخلات ایالات متحده، ایران، پاکستان، چین و دیگران در

جنگ داخلی، شوروی را از بابت این که در همسایگی اش چه کسی صاحب قدرت خواهد شد، سخت مشوش می‌کرد. آن‌ها مدام برای توجیه مداخله خود در افغانستان از این «نیروهای مهاجم امپریالیست» یاد می‌کردند؛ چه نخستین بار بود که نیروهای زمینی شوروی خارج از مرزهای اروپای شرقی بعد از جنگ جهانی دوم درگیری نظامی پیدا کرده بودند. تأسیس محتمل يك کشور اسلامی در مرزهای جمهوری‌های آسیای مرکزی خود شوروی، که موطن ۴۰ میلیون مسلمان بود، از دیدگاه کرملین دست کمی از آن نداشت که واشنگتن شاهد به قدرت رسیدن کمونیست‌ها در مکزیک باشد.

همان طور که می‌دانیم ایالات متحده، حیطة دفاعی خود را به همسایگان یا حتی اروپای غربی محدود نمی‌کرد، بلکه این حیطة تمامی کره زمین را دربر می‌گرفت. پرزیدنت کارتر اعلام کرد که منطقه خلیج فارس «اکنون در معرض تهدید سربازان شوروی در افغانستان قرار گرفته است» یعنی این ناحیه با منافع ایالات متحده مترادف است و ایالات متحده با کلیه وسایل لازم از منطقه «دفاع» خواهد کرد. او اقدام شوروی را «بزرگترین تهدید صلح از جنگ جهانی دوم به

بعد» خواند؛ اظهار نظری که مستلزم چشم بستن بر قسمت عمده‌ای از تاریخ پساجنگ بود. اما سال ۱۹۸۰ سال انتخابات هم بود.

از سوی دیگر برژنف اعلام داشت که «رویدادهای افغانستان به هیچ وجه بر منافع ملی یا امنیت ایالات متحده امریکا و سایر کشورها کمترین تأثیری ندارد هر تلاشی برای ترسیم امور به شکلی دیگر کاملاً مهمل است.»

حکومت کارتر نیز به همین اندازه ملاحظات شوروی را نفی می‌کرد. زبگنیو برژینسکی^۱ مشاور امنیت ملی بعداً گفت که «قضیه آن چیزی نبود که شاید انگیزه ذهنی برژنف برای رفتن به افغانستان شد، بلکه عواقب عینی حضور نظامی شوروی در فاصله‌ای چنین نزدیک به خلیج فارس بود.»

صحنه برای جنگی ۱۲ ساله از هولناک‌ترین نوع مصیبتی هر روزه برای اکثریت عظیم مردم افغانستان که هرگز خواهان این جنگ نبودند، چیده شد. اما شوروی عزم قاطع داشت که مرزهای خود را از خطر دور نگه دارد. دولت افغانستان به هدف خود، افغانستان سکولار و متحول، پایبند بود و

^۱. Zbigniew Brzezinski

ایالات متحده در صدد بود که آن جا را به ویتنام شوروی تبدیل کند، تا مثل امریکایی‌ها در ویتنام آهسته آهسته از خونریزی بی‌رمق شوند. در همان حال سیاست‌گذاران امریکا از فهم این نکته قاصر نبودند - اگرچه علناً جرأت ابراز نداشتند که حمایت از مجاهدین (که بسیاری از آن‌ها تصاویر آیت‌الله خمینی را نزد خود داشتند) می‌تواند به تأسیس یک حکومت بنیادگرای اسلامی در افغانستان منتج گردد که از هر لحاظ شبیه کشور همسایه اش، ایران باشد؛ همان ایرانی که در دهه ۱۹۸۰ دشمن شماره یک امریکا اعلام شد. کلمه «تروریست» هم بر زبان مقام‌های واشنگتن، هنگام سخن گفتن از متحد - موکل‌های جدیدشان نمی‌آمد؛ با آن که همین اشخاص هواپیماها را سرنگون و در فرودگاه بمب گذاری می‌کردند.

در سال ۱۹۸۶، مارگرت تاچرنخست وزیر انگلیس که کینه احساسی اش نسبت به تروریسم، از هیچ کس دست کم نداشت، عبدالحق از سران مجاهدین را که اعتراف می‌کرد دستور بمب گذاری منجر به قتل حداقل ۲۵ نفر در فرودگاه کابل در سال ۱۹۸۴ را داده است، به حضور پذیرفت. آری، چنین بود وجدان کمونیست‌ستیزان جنگ سرد در اواخر قرن

بیستم. همان گونه که آناستازیو سوموزا «مادر سگ خودی» بود اکنون مجاهدین «تروریست‌های متحجر خودی» بودند.

در آغاز اندیشه‌هایی درباره اخلاق بودن این سیاست در میان بود. يك مقام ارشد در دولت کارتر گفت: «در این جا مسأله این بود که آیا برای برهم زدن تعادل شوروی که دلیل عملیات بود، اخلاقاً استفاده از جان دیگران به خاطر منافع ژئوپلیتیکی ما، جایز است یا نه.»

اما چنین عواطفی باقی ماندنی نبود. افغانستان رویای مبارزان جنگ سرد بود: سیا و پنتاگون سرانجام یکی از ارتش‌های خود را در رویارویی مستقیم با قوای امپراتوری اهریمنی یافته بودند. هیچ قیمتی برای پرداخت به این بازی سوپر نینتندو^۱ گران نبود، نه جان هزاران افغان، نه انهدام جامعه افغانی، نه ۳ میلیارد (کذا) دالر پول مالیات دهندگان امریکایی که در چاه ویل ریخته می‌شد و مقدار زیادی از آن معدودی افغانی و پاکستانی را ثروتمند می‌ساخت. کنگره هم به همین اندازه اشتیاق داشت. حتی بدون شك و تردید

^۱. Super Nintendo

اخلاقی که در مورد مسلح ساختن کنترهای نیکاراگوئه آن‌ها را محتاط می‌کرد و مبدل به یکی از جانبدارهای متعدد شد و هر سال پول بیشتری به این عملیات تخصیص می‌داد. چارلز ویلسون جمهوری خواه از تگزاس احساس غیرمعمول بین مقامات واشنگتن را ابراز نمی‌کرد، وقتی که اظهار داشت:

ما در ویتنام ۵۸ هزار کشته دادیم و این را به روس‌ها بدهکاریم... من به خاطر ویتنام کمی از این بابت ناراحتم. فکر می‌کردم که شوروی هم باید مزه اش را بچشد... من معتقدم که این پول بهتر از بقیه پول‌ها در بودجه وزارت دفاع خرج ضربه زدن به حریف‌های ما می‌شود.

سیاهما هنگ کننده اعظم شد: خرید را ترتیب دادن ساخت سلاح‌های نوع شوروی از مصر، چین، لهستان، اسرائیل و جاهای دیگر یا تحویل اسلحه خودشان؛ ترتیب دادن آموزش نظامی امریکایی‌ها، مصری‌ها، چینی‌ها و ایرانی‌ها به وسیله امریکایی‌ها تشویق کشورهای خاورمیانه به اهدای کمک به خصوص عربستان سعودی که هر سال چند صد میلیون دالر کمک می‌کرد که شاید جمعاً متجاوز از یک

میلیارد دالر شد؛ فشار بر پاکستان ورشوه دادن به آن کشور که روابطش با امریکا این اواخر بسیار سست شده بود - برای اجازه دادن کشور به منزله ناحیه استقرار و مأمّن؛ گذاشتن سرتیپ عیان محمد افضل، رئیس عملیات نظامی پاکستان در فهرست حقوق بگیران سیا به منظور تضمین همکاری پاکستان. قرار شد کمک‌های نظامی و اقتصادی قطع شده پاکستان از سر گرفته شود، و ایالات متحده به این کشور گفت اگر به این جهاد بزرگ بپیوندد، چنین خواهد شد. تنها يك ماه مانده به مداخله شوروی، جماعات ضد امریکایی سفارت ایالات متحده در اسلام آباد و مراکز فرهنگی امریکا در دو شهر دیگر پاکستان را آتش زده و غارت کرده بودند.

سفیر امریکا در لیبی گزارش داد که معمر قذافی هم ۲۵۰ هزار دالر برای شورشیان می فرستد اما تصور می‌شود که این کمک به درخواست سیا صورت نگرفته باشد.

واشنگتن به پاکستان اجازه داد خود تصمیم بگیرد که کدام یک از گروه‌های گوناگون چریکی از این خوان نعمت بیشتر بهره‌مند شوند به گفته يك ناظر: «عقل سلیم در آن زمان حکم می‌کرد که ایالات متحده اشتباه خود در ویتنام -

مدیریت خرد يك جنگ در فرهنگی که آن را درک نمی‌کرد -
را تکرار نکند.»

در پاکستان همه خود را نفروختند. روزنامه مستقل مسلم چاپ اسلام‌آباد، چند بار ایالات متحده را متهم کرد که حاضر است «تا آخرین افغان بجنگد»... «از این که واشنگتن به ما لقب [کشور خط مقدم جبهه] بدهد بر خود نمی‌بالیم»... «به نظر نمی‌رسد واشنگتن در حال و هوایی باشد که بخواهد جنگ را زودتر تمام کند؛ جنگی که بدون صرف هزینه نیروی انسانی امریکایی میوه اش را خواهد چید.»

دانسته نیست که امریکاییان در این جنگ تلفات جانی هم دادند یا نه. در اواخر دهه ۸۰، دولت کابل چندین بار از کشته شدن امریکایی‌ها در نبرد خبر داد و در ۱۹۸۵ يك روزنامه چاپ لندن نوشت در حدود بیست تن از سیاه‌پوستان مسلمان امریکایی در افغانستان دوش به دوش مجاهدین مشغول جهادی هستند که به تفسیر بنیادگرایان به حکم قرآن هر مسلمان مؤمن باید حداقل يك بار در عمر خود انجام دهد. چندین سیاه پوست مسلمان که زخمی شده بودند به ایالات متحده بازگشتند.

تجاوز شوروی... تهاجم شوروی... شوروی در تکمیل نقشه خود برای فتح دنیا، یا حداقل خاورمیانه یک کشور بی‌گناه دیگر را می‌بلعد. این‌ها بیانات رسمی واشنگتن و رسانه‌های اصلی آمریکا درباره جنگ بود که به خورد امریکایی معمولی داده می‌شد، هر چند که افغانستان به مدت ۶۰ سال همجواری با شوروی استقلال خود را حفظ کرده و در صلح به سر برده بود. زیگنیو برژینسکی، با همه شوروی ستیزی بی‌امانش مکرراً از واقعیت بی‌طرفی افغانستان در کتاب خاطرات خود یاد می‌کند. این کشور حتی در جنگ جهانی دوم بی‌طرف مانده بود.

باید در مطالبی که پس از مداخله شوروی به افکار عمومی آمریکا القا می‌شد دقت و تأمل کرد تا بتوان به اندازه سر سوزنی پی برد که این جنگ اساساً مبارزه با اصلاحات اجتماعی ریشه‌ای بود؛ حال آن که اصلاً مباحثه‌ای راجع به این موضوع صورت نمی‌گرفت. پیش از مداخله می‌شد که مزه‌ای از این قضیه را چشید، همان طور که در نیویورک تایمز به نحو زیر آمده بود:

اقدام به اصلاحات ارضی رؤسای روستاها را تضعیف می‌کرد. تصاویر لنین، پیشوایان مذهبی را تهدید می‌کرد. اما

اعطای حقوق به زنان از طرف دولت انقلابی کابل بود که مردان متعصب مسلمان دهات پشتون در شرق افغانستان را واداشت تا دست به تفنگ ببرند... «دولت می‌گوید زن‌های ما باید در میتینگ‌ها شرکت کنند و بچه‌های ما هم باید به مدرسه بروند. این کارها دین ما را تهدید می‌کند باید می‌جنگیدیم...» «این دولت حکم کرده که زن‌ها آزادند بدون رضایت والدین با هر کس که دلشان خواست ازدواج کنند.»

در طول دهه ۱۹۸۰، رژیم‌های کارمل و نجیب‌الله، به رغم مشقات جنگ، برنامه مدرنیزاسیون و گسترش پایگاه خود را تعقیب کردند: آوردن برق و درمانگاه به روستاها، قدری اصلاحات ارضی، سوادآموزی؛ آزاد کردن شماری از زندانی‌ها که امین بی‌سبب قانونی در بند کشیده بود؛ وارد کردن ملاها و سایر افراد غیر حزبی به دولت؛ سعی در انجام همه این کارها با میانه روی و حساسیت به جای مقابله رو در رو با ساختارهای سنتی؛ تأکید بر پایبندی به اسلام، ساختن و بازسازی مساجد، مستثنا ساختن اراضی متعلق به شخصیت‌های مذهبی و مؤسسات آن‌ها از اصلاحات ارضی، خلاصه سعی در اجتناب از خطاکاری‌های خشن

دولت امین که می‌خواست با شتاب تحولات را در گوی مردم فرو کند.

سلیگ هریسون در ۱۹۸۸ نوشت:

کمونیست‌های افغان خودشان را ناسیونالیست و تجددخواه تلقی می‌کنند... دلیل می‌آورند که در مقابل «مداخله» بیگانه همکاری با روس‌ها تنها راه در دسترس برای انسجام انقلاب آن‌هاست... تعهد کمونیست‌ها به مدرنیزاسیون سریع آن‌ها را قادر می‌سازد تا تسامح غیظ آلود بسیاری از اعضای طبقه متوسط تجدد طلب را که بین دو آتش: روس‌ها و مسلمان‌های متعصب مخالف اصلاحات اجتماعی گیر افتاده اند، نسبت به خود جلب کنند.

برنامه دولت کابل سرانجام داوطلبانی فراوان را بر آن داشت که به سود آن دست به اسلحه برند. اما نبردی بس دشوار در پیش داشتند، زیرا برای اصلاح ستیزان محلی و پشتیبانان خارجی آن‌ها نسبتاً آسان بود که عده‌ای کثیر از روستاییان عادی را متقاعد سازند که دولت با مخدوش گردانیدن تمایز میان دولت فعلی و سلف منفور و دگماتیک آن، نیاتی سوء دارد، به ویژه از آنجا که دولت بر استمرار انقلاب اپریل

۱۹۷۸ پافشاری می‌کرد. چیزی که بی‌تردید به این روستاییان و اصلاح ستیزان گفته نشد تماس ایالات متحده با همان سلف منفور، یعنی حفیظ‌الله امین بود.

مشکل دیگر دولت کابل در جلب قلوب و اذهان مردم مسلماً حضور نظامی شوروی بود، گرچه باید به خاطر آورد که مخالفت اسلامی با دولت چپی بسیار پیش از ورود نیروهای شوروی آغاز گردید؛ در واقع ستیزه‌جوترین رهبر مجاهدین، حکمتیار، در سال ۱۹۷۵ با اعلام این که «یک رژیم خدانشناس تحت سلطه کمونیسم» بر کابل حکومت می‌کند، به قیامی جدی علیه دولت (غیرچپی) پیشین نیز اقدام کرده بود.

تا وقتی که نیروهای شوروی می‌ماندند، منازعه در افغانستان رامی‌شد در ذهن امریکاییان چیزی در حد نبرد میان مهاجمان روس و رزمندگان آزادی و مقاومت افغانستان جلوه داد؛ چنانکه گفتی در افغانستان دولت و ارتشی وجود ندارد؛ یا مسلماً از پشتیبانی فراوان بین مردمی که طرفدار اصلاحات بودند و نمی‌خواستند زیر سلطه یک دولت بنیادگرای اسلامی به سر برند یعنی احتمالاً اکثریت جمعیت کشور برخوردار نیست.

محمد حکیم، شهردار کابل، جنرال ارتش افغانستان که در دهه ۱۹۷۰ در پایگاه‌های نظامی ایالات متحده آموزش دیده بود و عقیده داشت که امریکا «بهترین کشور است» می‌گفت: «شاید مردم حقیقتاً ما را هم دوست نداشته باشند، ولی بیشتر از افراطیون دوست‌مان دارند. کشورهای غربی این نکته را درک نمی‌کنند. ما فقط امیدواریم که آقای بوش و مردم ایالات متحده خوب ما را تماشا کنند. آن‌ها فکر می‌کنند که ما کمونیست‌های خیلی جزی هستیم که ما آدمیزاد نیستیم. ما متعصب نیستیم. ما حتی کمونیست نیستیم».

نام آن‌ها در رسانه‌های امریکا می‌آمد. به هر مقام رسمی دولت افغانستان و یا کل این دولت، نوعاً عنوان «کمونیست»، یا «مارکسیست»، یا «هوادار کمونیسم»، یا «طرفدار مارکسیسم»، و غیره داده می‌شد؛ بدون آن که توضیح یا تعریف شود. نجیب الله که پس از کناره‌گیری کارمل در ۱۹۸۶، جای او را گرفت، در ۱۹۸۷ طبق یک قانون اساسی جدید اسلامی در مقام خود تثبیت شد که عاری از کلیه شعارهای سوسیالیستی و محتوی احکام اسلامی بود. او ضمن سخنرانی توشیحی خود گفت: «اینجا

کشور سوسیالیست انقلابی نیست. ما نمی‌خواهیم جامعه کمونیستی بسازیم.»

آیا ایالات متحده می‌توانست ورای ایدئولوژی جنگ سرد را ببیند و نیازهای مردم افغانستان را در نظر بگیرد؟ در اگست ۱۹۷۹، سه ماه پیش از مداخله شوروی، در یک گزارش طبقه بندی شده وزارت خارجه امریکا آمده بود:

منافع ایالات متحده... با اضمحلال رژیم تره کی - امین تأمین خواهد شد، ولو این امر به معنای شکست اصلاحات اقتصادی و اجتماعی آینده افغانستان باشد... سرنگونی حزب دموکراتیک خلق به بقیه دنیا به ویژه جهان سوم، نشان خواهد داد که نظریه شوروی‌ها مبنی بر غیرقابل اجتناب بودن جریان تاریخ درست نیست.

اتحاد شوروی در دهه ۱۹۸۰ هم مثل گذشته، مکرر اعلام کرد که تا وقتی ایالات متحده و کشورهای دیگر حمایت خود از مجاهدین را قطع نکرده باشند، هیچ راه حلی برای این منازعه پیدا نخواهد شد. ایالات متحده نیز به نوبه خود اصرار می‌ورزید که نخست شوروی سربازانش را از افغانستان خارج کند.

سرانجام بعد از چند سال مذاکره با نظارت و حمایت سازمان ملل، روز ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ در ژنو موافقت نامه‌ای امضا شد که به موجب آن کرم‌لین بیرون بردن حدود ۱۱۵ هزار سرباز خود را از روز ۱۵ ماه می و تکمیل این فراگرد تا ۱۵ فبروری سال بعد، تعهد کرد. که پرزیدنت میخائیل گورباچف گفت «افغانستان به جراحی مبدل گشته است که از آن خون می‌رود»

در فبروری، بعد از خروج آخرین نیروهای شوروی از افغانستان، گورباچف از ایالات متحده خواست از تحریم ارسال جنگ افزار به داخل افغانستان و آتش بس بین طرفین متخاصمین، پشتیبانی کند. دولت جدید بوش که مدعی بود انبوهی عظیم از تجهیزات و تسلیحات نظامی برای ارتش افغانستان باقی مانده است، هر دو درخواست را رد کرد. معلوم نیست چرا واشنگتن فکر می‌کرد شورشیانی که به رغم حضور نیرومند قوای مسلح شوروی با همه تجهیزاتشان توانسته بودند دولت افغانستان را میخکوب کنند، اکنون با خروج روس‌ها در وضعیت خطرناک ضعف قرار دارند. شاید کلید حل معمای پاسخ امریکا در بیانیه وزارت خارجه این کشور در هفته قبل از آن باشد، دایر بر

اینکه ایالات متحده معتقد است دولت کابل بیش از ۶ ماه روی پای خود دوام نخواهد آورد.

واشنگتن با طرح مسأله فاصله تسلیحاتی (خواه واقعی می‌بود، یا نبود) ادامه مسابقه تسلیحاتی در افغانستان را تضمین کرد - نمونه کوچکی از دنیای جنگ سرد. در عین حال، دولت بوش از شوروی خواستار حمایت از افغانستان مستقل و غیر متعهد شد، اگر چه این درست همان چیزی بود که ایالات متحده چند دهه برای جلوگیری از آن تلاش کرده بود.

دو روز بعد پرزیدنت نجیب‌الله امتناع امریکا از پذیرش پیشنهاد گورباچف را مورد انتقاد قرار داد و خود پیشنهاد کرد که اگر شورشیان با زمین گذاشتن اسلحه و شروع مذاکره موافقت کنند، سلاح‌های شوروی را باز پس خواهد داد.

درباره پاسخ به این پیشنهاد از جانب ایالات متحده یا شورشیان که در گذشته این گونه پیشنهادها را رد کرده، بودند گزارشی در دست نیست.

چنین پیدااست که واشنگتن در اندیشه چیزی دراز مدت‌تر از آتش بس و مذاکره بود. در همان روز پیشنهاد نجیب‌الله،

ایالات متحده اعلام کرد که ۵۰۰ هزار جلد کتاب درسی کلاس اول تا چهارم ابتدایی برای استفاده آموزشی به افغانستان فرستاده است.

در این احوال ایالات متحده و هیچ کس دیگر با شگفتی فراوان، نشانه‌ای از فروپاشی دولت کابل نمی‌دید. خبر خوش برای واشنگتن این بود که از هنگام خروج سربازان شوروی (گرچه عده‌ای از مستشاران نظامی باقی مانده بودند) «نسبت هزینه سود» بهبود یافته بود، هزینه تماماً بر مبنای مرگ و رنج غیر امریکایی‌ها محاسبه می‌شد، که با انفجار خودروهای بمب گذاری شده و پرتاب موشک به نواحی مسکونی کابل و انهدام مدارس و در مانگاه‌های دولتی و قتل معلمان به دست شورشی‌ها به وقوع می‌پیوست. (درست مانند اعمالی که کنترهای مورد حمایت ایالات متحده در نیکاراگوئه، در آن سر دنیا به دلیلی مشابه مرتکب می‌شدند: این‌ها نمادهای حسن نیت دولتی بودند.)

مرگ و انهدامی هم که شوروی و متحدان افغانی اش به بار می‌آوردند، از قبیل بمباران‌های متعدد روستاها، گسترده بود. اما داستان‌های مربوط به سببیت فردی را باید با احتیاط تلقی کرد، زیرا همان گونه که به دفعات دیدیم

استادی و توانایی سیا در اشاعه فریب اطلاعاتی «ضد کمونیستی» که غالباً نهایت گونه گونی را داشت، عملاً بی حد و مرز بود. حال که اتحاد شوروی خصم مستقیم بود حتماً چراغ خلاقیت در لانگلی^۱ از شب تا صبح روشن می ماند.

عفو بین الملل با روش های دقیق گردآوری اطلاعات مخصوص خود، در اواسط دهه ۱۹۸۰ از کاربست مکرر شکنجه و بازداشت های خودسرانه افراد به وسیله مقام های کابل گزارش می داد. اما فی المثل، بدون تعبیر، با گزارش جک اندرسون، ستون نویس کهنه کار که با لابی افغانی امریکا ارتباطاتی داشت - چه باید کرد که می نویسد: غالباً سربازان شوروی به روستایی غیرخودی در افغانستان وارد می شدند و همه مردها، زن ها و بچه ها را قتل عام می کردند یا نیویورک تایمز که داستانی را از قول يك تبعه افغان نقل می کند حاکی از این که سربازهای افغانی ۵ کودک را با يك تکه فلز کور و بعد آن ها را خفه کردند. در حالی که یکی از حامیان دولت که همراه او [راوی] بود فقط می خندید. آنگاه روزنامه نظر خود را می افزاید که راهی برای اثبات صحت این ماجرا وجود

^۱ مقر اصلی و مرکز سیا. م

ندارد. ممکن است شخص راوی قصد بی‌حیثیت کردن رژیم را در اینجا داشته به هر حال چشمانش حالتی داشت که گویی آن فاجعه را دیده است». یا اتهام يك عضو کنگره امریکا در ۱۹۸۵ دایر بر استفاده روس‌ها از اسباب بازی‌های انفجاری به قصد معلول کردن بچه‌های افغانی یعنی همان داستان تکراری که در دوره جنگ سرد راجع به چپ‌گرایان در سایر نقاط دنیا، گفته و در ۱۹۸۷، به وسیله اخبار سی.بی.اس، همراه با نشان دادن عکس‌هایی تکرار می‌شد. بعدها نیویورک پست ادعای یک تهیه‌کننده بی‌بی‌سی را حاکی از ساخته شدن بازیچه انفجاری برای فیلمبردار سی.بی.اس چاپ کرد.

از این گذشته صندوق بخشش افغان^۱ در اساس يك بنگاه خیریه، اما در وهله اول دستگاهی تبلیغاتی شمرده می‌شد که گزارش داد روس‌ها یک نوزاد را زنده زنده سوزانده اند. مین‌ها را در جعبه‌های شیرینی کار می‌گذارند و مین‌های دیگری را هم برای جذب کودکان به شکل پروانه استتار می‌کنند. معلوم شد که مین‌های پروانه نما کپی مین‌های طراحی شده امریکا است که در جنگ ویتنام به کار می‌رفت.

^۱. Afghan Mercy Fund

در ماه می ۱۹۸۷، يك جنگنده پاکستانی نیز بر فراز افغانستان هدف قرار گرفت و سرنگون شد. پاکستان و واشنگتن - که قطعاً از نادرستی ادعای خود اطلاع داشتند. این سانحه را نتیجه شلیک يك موشك ساخت شوروی اعلام کردند. بعداً معلوم شد که يك هواپیمای دیگر پاکستانی اشتباهاً این جنگنده را ساقط کرده بود.

در طول مدت اوایل و اواسط دهه ۸۰، دولت ریگان اعلام داشت که روس‌ها مواد شیمیایی سمی روی لائوس، کامبوج و افغانستان می‌پاشند. باران موسوم به «باران زرد» و تنها در ۱۹۸۲ موجب مرگ ۱۰ هزار نفر شده اند (از جمله ۳۰۴۲ مورد مرگ طی ۴۷ واقعه جداگانه بین تابستان ۱۹۷۹ و تابستان ۱۹۸۱؛ ببینید چه اطلاعات دقیقی!) الکساندر هیگ، وزیر خارجه منشأ اصلی پخش این داستان‌ها بود، و شخص پرزیدنت ریگان هم به همین ترتیب پیش از ۱۵ بار ضمن اسناد و سخنرانی‌های خود شوروی را به همین مناسبت محکوم کرد. بعداً معلوم شد که این «باران زرد» مدفوع پر از گرده گیاه دسته‌های عظیم زنبور عسل است که در ارتفاع بالا پرواز می‌کردند. سپس در سال ۱۹۸۷ فاش گردید که حکومت ریگان با آن که دانشمندان

دولتی آن زمان از تأیید اتهامات عاجز بودند و شواهد موجود را مه آلود و گمراه کننده تلقی می کردند، این اتهام‌ها را وارد کرده بود. حتی از این شک برانگیزتر؛ تحقیقات عمده علمی که بعداً در مورد ادعاهای واشنگتن انجام شد، فقط راجع به لائوس کامبوج و تایلند بود و به هیچ وجه ذکری از افغانستان به میان نیامد گویا دولت که شاید ابتدا صادقانه راجع به هند و چین اشتباه کرده بود افغانستان را هم با علم کامل به کذب اتهامات بر این فهرست افزود.

این گونه فریب‌های اطلاعاتی غالباً مصرف سیاسی داخلی دارد. مشارکت سناتور دال در این بحث را در نظر آورید. هنگامی که در سال ۱۹۸۰ در تالار کنگره از «دلایل قانع کننده‌ای» سخن گفت که دریافت کرده بود در خصوص «این که شوروی دارای ظرفیتی شیمیایی شده که به مراتب از بزرگترین ترس‌های ما فراتر است.... [گازی که] ماسک‌های ما... تأثیری در جلوگیری از عوارض آن ندارد و ارتش ما را بی‌دفاع کند.» وی آنگاه افزود: «حتی پیشنهاد حکومت کارتر برای کاهش مصارف نظامی ما در این برهه حساس تاریخی غیر قابل قبول است.»

در مارچ ۱۹۸۲ هنگامی که دولت ریگان ادعای مرگ ۳۰۴۲

افغانی را پیش کشید، نیویورک تایمز خاطر نشان ساخت که پرزیدنت ریگان تصمیم گرفته است که ایالات متحده تولید سلاح‌های شیمیایی خود را از سر بگیرد و برای این نوع اسلحه خواستار افزایش بودجه نظامی شده است.

پول لازم برای گسترش مبارزات تبلیغاتی بین‌المللی امریکا هم به همان سهولت درخواست‌های بودجه نظامی با اکثریت بزرگ به تصویب کنگره رسید - در يك لحظه ۵۰۰ هزار دالر برای آموزش روزنامه نگاران افغانی در استفاده از تلویزیون، رادیو و روزنامه‌ها به منظور پیشبرد آرمان خودشان اختصاص داده شد.

باید یادآور شد که در جون ۱۹۸۰، قبل از طرح اتهام «باران زرد» علیه اتحاد شوروی، دولت کابل شورشیان و حامیان بیگانه آن‌ها را به کاربرد گاز سمی متهم و حادثه مسموم شدن ۵۰۰ دانش‌آموز و آموزگار در چند مدرسه متوسطه را از گازهای آسیب رسان ذکر کرده بود؛ گرچه این گاز سبب مرگ و میر کسی نشده بود.

یکی از دلایل ادامه دست نیافتن مجاهدین به پیروزی، تفرقه شدید و افتراق چند سده‌ای قومی و قبیله‌ای آن‌ها و پیدایش نسبتاً تازه بنیادگرایان مسلمان با اسلامی سنتی‌تر و راست

آئین‌تر در این مبارزه بود. اختلافات غالباً به خشونت منجر می‌شد. در واقعه‌ای به سال ۱۹۸۹، ۷ فرمانده رده بالای مجاهدین و بیش از ۱۰ شورشی دیگر به دست گروهی رقیب یکجا کشته شدند. این رویداد نه اولی بود و نه آخرین حادثه از این دست.

در اپریل ۱۹۹۰، ۱۴ ماه پس از خروج شوروی، لس آنجلس تایمز، وضعیت شورشیان را چنین توصیف کرد:

در هفته‌های اخیر از خودی‌ها بیشتر کشته اند تا از دشمن... فرماندهان رقیب مقاومت در شهر مرزی پشاور (پاکستان) منطقه پایگاهی جنگ، به شیوه گانگستری به گلوله بسته می‌شوند. دائماً خبر قتل‌های سیاسی در مقیاس بزرگ در اردوگاه‌های پناهندگان به گوش می‌رسد... يك اعدام جدید... با مواد مخدر همان قدر ارتباط داشت که با سیاست... سایر فرماندهان در افغانستان و اردوگاه‌های مرزی از نبرد [با دولت] سربچی می‌کنند. آن‌ها به طور خصوصی می‌گویند که نجیب‌الله [رئیس جمهور افغانستان] را بر مجاهدین بنیادگرای افراطی به رهبری گلبدین حکمتیار ترجیح می‌دهند.

جریان کلان جنگ افزار نیز بر آرمان مجاهدین تأثیری تباه

کننده داشت. تیم وینر^۱ گزارشگر جستجوگر چنین گزارش کرد:

لوله سیانشت می‌کند. این سازمان مقادیری عظیم جنگ افزار به سراسر یکی از آشفته‌ترین نواحی جهان می‌فرستد. اول نیروهای ارتش پاکستان از محموله‌های اسلحه ارسالی هر چه بخواهند برمی‌دارند، بعد سران فاسد چریکی افغان صدها میلیون دالر توپ‌های ضد هوایی، موشک، نارنجک انداز، تفنگ‌های خودکار کلاشنیکف ۷۷، مهمات و مین‌ها را از زرادخانه سیان می‌دزدند و می‌فروشند. قسمتی از این سلاح‌ها به دست باندهای تبهکار سلاطین هروئین می‌افتد. رهبران سیاسی مجاهدین در حالی که افرادشان در کوه‌ها و بیابان‌های افغانستان زندگی سگی دارند، خودشان صاحب ویلاهای قشنگ در پیشاور و ناوگانی از خودرو در خدمت‌شان هستند. سیان هم در قبال تبدیل اسلحه اش به پول نقد توسط سیاست بازهای افغانی سکوت می‌کند.

از جنگ‌افزارهایی که مجاهدین به ایرانی‌ها فروختند،

^۱. Tim Weiner

موشك فوق العاده پیشرفته حرارت یاب ضد هوایی استینگر بود که شورشی‌ها به وسیله آن صدها هواپیمای نظامی شوروی و دست کم ۸ هواپیمای مسافری را سرنگون کرده بودند. در روز ۸ اکتبر ۱۹۸۷، سپاه پاسداران انقلاب ایران از يك قایق توپدار موشك استینگری به سوی هلیکوپترهای گشتی امریکایی در خلیج فارس پرتاب کرد، اما این موشك به هدف نخورد.

قبلاً در همان سال، سیا به کنگره گفت که دست کم ۲۰ درصد کمک‌های نظامی به مجاهدین را شورشیان و مقام‌های پاکستانی کش می‌روند. جک اندرسون ستون‌نویس در همان هنگام اظهار داشت که برآورد محتاطانه او در حدود ۶۰ درصد است، حال آن که یکی از سران شورشی به دستیار اندرسون موقع دیدار او از مرز گفت شك دارد که حتی ۲۵ درصد اسلحه وارد افغانستان شود. بر طبق محاسبات دیگر کمتر از ۲۰ درصد جنگ افزارها به دست دریافت کنندگان مورد نظر می‌رسید. اگر واقعاً، همان طور که جورج بوش اشاره کرده بود، بین سلاح‌های در دسترس مجاهدین در مقایسه با اسلحه دولت، عدم توازن وجود داشت، پیداست که علتش همین [دزدی‌ها] بود. معهذا،

سیا و دیگر مقام‌های دولتی به این موضوع فقط به مثابه بخشی از کسب و کار در آن قسمت از دنیا می‌نگریستند.

شورشیان هم مانند بسیاری دیگر از مشتری‌های سیا از راه قاچاق مواد مخدر پول در می‌آوردند و این سازمان نیز تا وقتی که برویجه‌هایش راضی بودند، مثل همیشه ظاهراً دغدغه‌ای نشان نمی‌داد. فرماندهان مجاهدین در داخل افغانستان شخصاً مزارع وسیع کشت خشخاش، ماده خام، تصفیه و تولید هروئین را کنترل می‌کردند. از کامیون‌ها و قاطرهای حامل اسلحه به داخل افغانستان که سیا تدارک می‌دید برای حمل تریاک به آزمایشگاه‌های متعدد در امتداد مرز افغانستان پاکستان استفاده می‌بردند و در این جا با همکاری ارتش پاکستان چندین تن هروئین عمل آورده می‌شد. محصول این آزمایشگاه‌ها تقریباً بین يك سوم تا يك دوم هروئین مصرفی سالانه ایالات متحده و سه چهارم مصرف اروپای غربی را تأمین می‌کرد.

مقام‌های امریکایی در سال ۱۹۹۰ اقرار کردند که علیه عملیات مواد مخدر دست به تحقیق و تفحص و یا عمل نزده اند. زیرا مایل به رنجاندن متحدان پاکستانی و افغانی خود نیستند. در ۱۹۹۳، یکی از مسئولان اداره مبارزه با مواد

مخدر ایالات متحده، افغانستان را کلمبیای جدید دنیای مواد مخدر نامید.

جنگ، با تمامی مرارت‌ها تا بهار ۱۹۹۲، ۳ سال پس از خروج آخرین سرباز شوروی ادامه یافت. موافقت‌نامه پایان تسلیح که بین ایالات متحده و اتحاد شوروی امضا شده بود اینک مورد اجرا بود. دو ابر قدرت دست از جنگ کشیده بودند. اتحاد شوروی دیگر موجودیت نداشت و مردم افغانستان بیش از یک میلیون کشته، ۳ میلیون معلول، و ۵ میلیون آواره داده بودند؛ روی هم رفته نیمی از کل جمعیت کشور.

در همان زمان، قرار شد با ترك مخاصمه به میانجیگری سازمان ملل، قدرت به يك دولت ائتلافی موقت موظف به برگزاری انتخابات منتقل شود. اما چنین اتفاقی نیفتاد دولت کابل در هرج و مرج اغتشاشات غذایی و شورش‌های نظامی عملاً متلاشی شد و چریک‌ها به کابل ریختند و نخستین رژیم اسلامی افغانستان از تاریخ مجزا و مستقل گردیدن کشور در اواسط قرن ۱۸ را تأسیس کردند.

یکی از رویدادهای کلیدی سقوط دولت، روی آوردن جنرال عبدالرشید دوستم در آخرین ساعت به چریک‌ها بود.

دوستم که رسانه‌های امریکایی قبلاً از او با عنوان «جنرال کمونیست» یاد می‌کردند، اکنون به «جنرال سابقاً کمونیست» دگردیسی یافته بود.

مجاهدین پیروز شده و اکنون با خشم تمام به جان یکدیگر افتاده بودند. راکت‌ها و گلوله‌های توپ در کابل بر همه جا می‌بارید. تا ماه اگست دست کم ۱۵۰۰ تن اکثراً غیر نظامی کشته و مجروح شدند تا سال ۱۹۹۴، شمار اجساد جنگ داخلی دوم به ۱۰ هزار تن رسید. از میان همه رهبران شورشی هیچ کس به اندازه گلبدین حکمتیار سازش ناپذیر و بیش از او خواهان راه حل نظامی نبود.

رابرت نیومن^۱، از سفیران اسبق ایالات متحده در افغانستان، درباره این دوره چنین نظر می‌دهد:

حکمتیار آدم کله شق، افراطی و خیلی خشنی است. دست‌پرورده پاکستانی‌هاست، بدبختانه دولت ما به راه پاکستانی‌ها رفت. ما پول و اسلحه می‌دهیم اما آن‌ها [مقام‌های پاکستانی] خط‌مشی تعیین می‌کنند.

حال واشنگتن سخت نگران بود که مبادا حکمتیار به قدرت

^۱. Robert Noumann

برسد. عجب آن که بیم داشتند چنانچه از عهده برآید، افراط گرایی نوع مخصوص او گسترده شود و جمهوری‌های سابق شوروی را که نفوس بزرگ مسلمان داشتند، بی‌ثبات گرداند؛ یعنی همان ترسی که یکی از انگیزه‌های اصلی مداخله شوروی در جنگ داخلی بود.

«جنرال کمونیست»، دوستم سرانجام با نیروهای حکمتیار متفق شد.

سلیمان لایق شاعر چپ گرا و نظریه پرداز رژیم سرنگون شده که از پشت پنجره اش شاهد ریختن مجاهدین به داخل شهر و تصرف ساختمانی پس از ساختمان دیگر بود، راجع به آن‌ها گفت: «آن‌ها هم بدون استثناء مقاصد بنیادگرایانه دارند و هدف‌شان اسلامی است. اما این اسلام اسلام نیست. يك نوع تئوری ضد تمدن است - ضد تمدن مدرن است.»

مجاهدین حتی پیش از تصاحب قدرت، همه گروه‌های غیرمسلمان را ممنوع کرده بودند. اکنون مقررات جدید وضع می‌شد: مصرف الکل در این جمهوری اسلامی منع شد؛ زن‌ها حق نداشتند بی‌حجاب به خیابان بیایند، نقض قواعد جدید مجازات شلاق، قطع عضو و اعدام در ملاعام در پی

داشت. تازه این‌ها از جانب اسلام‌گرایان «میانه‌رو» بود، نه حکمتیار. در ماه سپتامبر اولین دار زدن‌ها به موقع اجرا گذاشته شد. سه مرد در حضور ۱۰ هزار تماشاچی هلهله‌زن حلق آویز شدند. آنان را در پشت درهای بسته محاکمه کرده بودند و هیچ کس نمی‌دانست گناه‌شان چه بوده است.

در فبروری ۱۹۹۳، گروهی ناشناس مرکز تجارت جهانی را در شهر نیویورک منفجر کردند. اغلب آن‌ها مجاهدین پیشین در افغانستان بودند. بقیه این رزمندگان کهنه کار در قاهره دست به ترورهای زدند، در بمبئی بمب گذاری کردند، قیام‌های خونین در کوهستان‌های کشمیر ترتیب دادند و در فیلیپین جنگ چریکی راه انداختند.

پس، این بود قدرت و شکوه «رزمندگان آزادی» پرزیدنت ریگان، رزمندگانی که در سال‌های اخیر ضد امریکایی‌تر هم شدند و در منازعه ۱۹۹۰ - ۱۹۹۱ خلیج فارس از صدام حسین رهبر عراق پشتیبانی کردند. مسلماً حتی رونالد ریگان و جورج بوش حاضر می‌شد که مصاحبت اصلاح طلبان «کمونیست» نظیر پرزیدنت نورمحمد تره‌کی، محمدحکیم شهردار یا سلیمان لایق شاعر را بر اینان ترجیح دهند.

اما اتحاد شوروی خونریزی کرده بود، خونریزی شدید کرده بود. این جنگ برای ایالات متحده جنگی مقدس (جهاد) بود.

متن مکمل کتاب «کشتن امید» از لینک های زیرین قابل دسترسی است:

۱. وب سایت راه پرچم

<https://rahparcham\org/wp-content/uploads/۲۰۲۵/۰۸/%DA%A۹%DA%B۴%DA%AA%D۹%۸۶-%DA%AV%D۹%۸۵%DB%AC%DA%AF-%D۹%۸۵%DA%AF%DA%AV%DA%AE%D۹%۸۴%DA%AV%DA%AA-%DA%AV%DA%B۱%DA%AA%DA%B۴-%DA%A۲%D۹%۸۵%DA%B۱%DB%AC%DA%A۹%DA%AV-%D۹%۸۸-%DA%B۳%DB%AC%DA%AV-%D۹%BE%DA%B۳-%DA%AV%DA%B۲-%DA%AC%D۹%۸۶%DA%AF-%DA%AC%D۹%۸۷%DA%AV%D۹%۸۶%DB%AC-%DA%AF%D۹%۸۸%D۹%۸۵.pdf>

۲. کتابخانه آسمایی

<https://aasmai-book.com/books/%DA%A۹%DA%B۴%DA%AA%D۹%۸۶-%DA%AV%D۹%۸۵%DB%AC%DA%AF---%D۹%۸۵%DA%AF%DA%AV%DA%AE%D۹%۸۴%DA%AV%DA%A-A-%DA%AV%DA%B۱%DA%AA%DA%B۴-%DA%AV%D۹%۸۵%DA%B۱%DB%AC%DA%A۹%DA%AV->

%D۹٪AA-%D۹٪B۲٪DB%AC%D۹٪AV-%D۹٪BE%D۹٪B۲-
%D۹٪AV٪D۹٪B۲-%D۹٪AC%D۹٪A۶٪DA%AF-
%D۹٪AC%D۹٪AV٪D۹٪AV٪D۹٪A۶٪DB%AC-
%D۹٪AF%D۹٪AA٪D۹٪A۵ ۱۱۰Aξ



راه‌چم ناشرانده‌های دموکراتیک

www.rahparcham1.org